



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۹/۰۶/۰۲

م، نعیم بارز

ضرورت امنیت و ثبات در افغانستان!



کسانی که با ادعای جلوگیری از دخالت دولت در انتخابات، پس از گذشت هژده سال، اکنون سخن از دولت موقت و یا سرپرست می زنند، در واقعیت امر در پی از هم پاشی دولت و جنگ داخلی اند. لذا رئیس جمهور اشرف غنی نباید به همچو خواست های خلاف منافع ملی گوش فرا دهد.

زندگی افراد انسانی در یک جامعه جز از طریق استقرار نظم اجتماعی ممکن نیست، این نظم که از نظر افراد جامعه به صورت احساس امنیت های جانی و اخلاقی و نیز شرایط مساعد طبیعی لازم برای فعالیت های مادی زندگی احساس می شود، همه افراد به آن نیازمندند و در هر لحظه خواستار آن می باشند، اما به وجود آمدن نظم اجتماعی و ثبات کشور چیزی نیست که به دلخواه یک نظامی، یک رهبر مذهبی، یک فیلسوف و یا یک دانشمند و یا از بیرون به وساطت و فشار یکی یا چند دولت به وجود آید.

نظم یابی جامعه از قوانینی پیروی می کند، مستقل از اراده یک فرد و چند انسان بلکه همه افراد یک کشور به تناسب ظرفیت ها و توانایی های شان در آن نقش دارند و دولت مردان با شناخت دقیق از جامعه و قوانین بر آمده از آن و سازگار با اوضاع جهان می توانند تدابیر لازم را در جهت حفظ امنیت و ثبات کشور به عمل آورند و زندگی اجتماعی را بهبود بخشند.

بررسی عینی تمام جوامع انسانی نشان می دهد که ضروری ترین چیزی که می باید به آن رسید نظم اجتماعی است زیرا اولین شرط برای پرداختن و رسیدن به امور زندگی است، البته عام ترین اسم آن را میتوان دستگاه سیاسی نامید که در جوامع پیشرفته، آن را دولت و یا ایته «ETAT» می نامند.

به عبارت دیگر تشکیل دولت و نظم اجتماعی چیزی نیست که چون مدینه فاضله «جمهوری» افلاطون و یا کمونیزم مارکس، یکبار که برقرار شد، برای همیشه برگشت ناپذیر تا ابد و یا تا محو به اصطلاح طبقات پا برجا بماند. هر نظامی از درون بی نظامی به وجود می آید و از بی نظامی تغذیه می کند و به وسیله عوامل ایجاد کننده بی نظامی مورد تهدید قرار می گیرد.

بنا بران یکی از تکالیف اجتناب ناپذیر دولت خنثی کردن عوامل ایجاد کننده بی نظمی است که دائماً در کار اند، طبیعتاً آدمیان در طی تلاش برای منافع شخصی و گروهی شان با توسل به نیروی خلاقه ای که دارند دائماً کار آیی و فعالیت های شان را بالا می برند و نتیجه این افزایش یا رشد مهارت ها، خواست ها و نیاز های مادی و معنوی افراد را در قبال خود داشته که در هر مرحله ای از پیشرفت بهم خوردن تعادلی را باعث می شود، عدم تعادل بر اثر میکانیزم های کاملاً شناخته شده همیشه به ضرر ضعفا و به نفع اقویا بوده که می باید در هر جامعه تصحیح شود و تصحیح آن مستلزم دخالت دایمی دستگاه سیاسی به عنوان عامل نظارت کننده در نظمی که به صورت «ریفورم ها» ظاهر می شود، بوده و این نقش دستگاه سیاسی عدالت اجتماعی نامیده می شود.

در دنیای امروز که ظاهراً دول جهان سخن از احترام به حق حاکمیت و تمامیت ارضی و رعایت حقوق بشر می زنند، با آنکه وضع و موقعیت هریک جوامع نسبت به دیگری تعیین و مشخص است، اما از آنجائیکه جا طلبی و منفعت پرستی در ساختار روانی و اخلاقی جوامع انسانی موجود بوده که به مثابه یک نیروی محرکه تمایل بر تسلط جویی بر دیگران را می سازد و نسبت به شرایط شکل یابی هر جامعه حالت کم و بیش متفاوت را به خود می گیرد. این مساله گذشته از ایجاد اختلاف میان افراد و گروه ها، دولت ها را نیز در بر می گیرد که در نتیجه سبب بروز نزاع ها و جنگ های خونین و ویرانگر می شود، تبارز چنین وضعیت که در طبیعت جوامع نهفته است و در تمام طول تاریخ دیده شده، معلوم نیست تا چه وقت ادامه خواهد یافت.

به هر حال برای جلوگیری از جنگ های داخلی و خارجی ناشی از عوامل مذکور میتوان با تقویت و استحکام نظام دفاعی کشور و آمادگی مردم با کار فرهنگی و تبلیغاتی در دفاع از منافع ملی و احترام گذاشتن به حق حاکمیت ملی دیگران آماده نگهداشت.

فعالیت و تصامیم مشترک:

اصولاً زندگی اجتماعی بر اساس ضرورت همکاری افراد در تمام زمینه ها فعالیت پدیدار می شود اما واضح است که عملاً شرکت تمام افراد را در همه فعالیت ها مانع می شود، از سوی دیگر جاذبه شغلی و امتیازات غیر متساوی باعث می شود تا تقسیم کار به میان آید و بدین ترتیب از متفاوت شدن نقش ها و امتیازات بر وفق ارزش تخصص و توانایی افراد ضرورتاً می باید تقسیم کار صورت گیرد البته شرط دیگر تصامیم مشترک این است که از بروز اختلافات شدید و تضاد در جامعه کاسته شود تا به طور نسبی نظم اجتماعی فراهم آید، چه در صورت عکس این مساله یعنی مانع شدن از شرکت افراد در تصمیمات اساسی جامعه سبب اعتراضات مردم شده و سر انجام باعث بحران، رکود فعالیت جامعه و انحطاط شده که این امر برخلاف علت وجودی و غایت جامعه است.

دستگاه سیاسی:

اگر ضرورت وجود و عمل دستگاه سیاسی را برای جوامع انسانی یک امر اثبات شده بگیریم در آن صورت یک جامعه که دستگاه سیاسی حاکم بر خود را از آن خود بداند و از دستورات آن متابعت کند، باید دید چه مسائلی هستند؟ یا به عبارت دیگر شرایط حقانیت دستگاه سیاسی چگونه فراهم می شود؟

قبل از انقلاب فرانسه تحلیل گران بیشتر به وجه منفی نظر داشتند، بدین معنی که گفته اند هرگاه حکومتی که در طول عمر خود شورش نبیند، حقانیت دارد، این حکم هم اکنون در بسیاری از کشور های جهان به عنوان بهترین معیار قابل استفاده است، چه با اتکا به این استدلال بعضی دولت ها توانسته اند برای مدتی جهانیان را قانع کنند که از پشتیبانی مردم خود برخوردارند و حکومت شان بر حقانیت مردمی استوار است؛ ولی کافی است تا مردمان همین کشور ها فرصتی برای ابراز نارضایتی های خود بدست آورند آنگاه خواهند دید که مردم با طغیان سیل وار چگونه سد فشار های حکومتی را درهم خواهند شکست، چنانکه نمونه های آن را در همین دوران در کشورهای اروپای شرقی و اتحاد شوروی دیدیم.

پس دستگاه سیاسی چگونه می تواند حقانیت را بدست آورد، و در موقعیت خاص تأریخی تکالیف و وظایف خود را نسبت به جامعه مدنی و کل جامعه درست تشخیص داده و درست عمل کند؟ طوری که گفته شد حقانیت سیاسی چیزی نیست که یکبار برای همیشه از طرف مردم به دستگاه سیاسی داده شود، بلکه دستگاه سیاسی باید دائماً در صدد بدست آوردن حقانیت های جدید باشد تا بتواند حقانیت های گذشته خود را نیز مورد تأیید قرار دهد. مثلاً هر گاه رژیمی بخواهد برای استقرار نظم از خواست و فرهنگ و سنت های مردم حکومت خود را ادامه دهد، بدیهی است که پس از مدتی نارضایتی ها بالا می گیرد، آنگاه اگر یک رژیم متکی به زور و یا متکی به قدرت بیگانه و از یک سرچشمه ایدئولوژیک آب بخورد و بخواهد جامعه مورد بحث را آزمایشگاه یک چنین نظم اجتماعی تخیلی قرار دهد. در این صورت مردم که نظم تخیلی را بیگانه از نظم فرهنگی و آداب و رسوم خود می بینند، ناچار نسبت به آن شروع به اعتراض کرده در آن صورت یا دستگاه سیاسی مجبور به تسلیم خواهد شد و یا بالاخره به وسیله مردم سقوط کرده و از میان خواهد رفت.

مثال ها در این مورد بسیارند، مگر می گذریم و تنها در یک جمله اشاره به دولت «دیموکراتیک» خلقی و پرچمی می کنیم که همه شاهدیم دولت مذکور متکی به دولت شوروی چگونه از بین رفت و چه حاصل خونین و ویرانی به بار آورد که تا امروز ادامه دارد و کشور نظم و ثبات قبلی خود را نمی یابد.

لذا در ارتباط با مسأله اول حقانیت، باید گفت که کشور مستقل از دخالت بیگانگان در امان باشد و الی دیر یا زود مردم اعتراض کرده و با بالا رفتن اعتراض و مبارزه بین دستگاه سیاسی و جامعه مدنی شورش برپا و بحران آغاز شده در آن صورت دستگاه سیاسی حقانیت خود را از دست میدهد.

دوم: نظم اجتماعی تا حدودی می باید بر آمده از فرهنگ و سنت جامعه و همچنان مطابق به نیاز زمان باشد، مردم از دستگاه سیاسی توقع دارند که به کارهای عمومی که شرایط بهبود و رشد و تعالی جامعه است بپردازد، اگر دستگاه سیاسی نسبت به مسایل مادی و معنوی زندگی جامعه بی اعتنا بماند و خواست و نیاز مربوط به این وجه را بدست نیاورد، نباید انتظار داشته باشد که مردم از ترس و یا حتی نسبت به خدمات گذشته آن حق شناسی کند، چون در زندگی اجتماعی دستگاه سیاسی همیشه و هر لحظه مقروض مردم بوده و این مقروضیت روزانه افزایش می یابد و از آنجائیکه قاعدتاً شرایط در جهت منافع اقویا و به ضرر ضعفا به پیش میرود، لذا داشتن یک سیاست و برنامه اساسی به منظور باز گرداندن تناوب تعادل ضروریست و دولتی که از این تکلیف خود غفلت کند و تنها به برنامه اعتلای اقتصادی در سطح کل جامعه بس کرده و به آن غرق و غره شود و به زمزمه های اعتراض اجتماعی نپردازد، روزی غافلگیر خواهد شد و آنگاه کار از کار گذشته خواهد بود و کیفی آن را خواهد دید.

سوم: شرکت مردم در فعالیت های سیاسی اجتماعی در حقیقت این حقانیت در طول تاریخ جوامع انسانی دچار تحولات زیادی شده است، در جوامع ابتدائی که تعداد افراد آن نسبت به واحد های سیاسی موجود بسیار کمتر بود و از سوی دیگر روابط اجتماعی بر اساس همکاری های ناشی از روابط خویشاوندی تنظیم می شد، دخالت و شرکت افراد در تصمیم گیریهای کلی جامعه روی ارزشهای روابط قومی و خویشاوندی تنظیم میگردد و معیارهای اطاعت و قبول تصمیمات بسیار بگرنج نبود، بزرگان قوم، ریش سفیدان و غیر اینها برای همگان تصمیم می گرفتند، بعداً مذاهب فرهنگی یعنی بر آمده از درون جامعه نقش دولت را به عهده گرفته ولی با پیدایش دو دین بزرگ جهان شمول که (با مذهب فرهنگی سایر جوامع متفاوت هستند) با گذشت زمان و تحولات، تاریخ نشان میدهد در هر کجا که این دو دین مستقر شده اند بعد از آنکه در ادعای حکومت مطلقه خود شکست خوردند، تبدیل به واسطه شدند و مشروعیت دستگاه های سیاسی را تائید کرده اند.

به این ترتیب بود که در تمام طول قرون وسطی پادشاهان مسیحی اروپا برای حقانیت خود در پی تائید پاپ بودند و سلسله پادشاهان در کشورهای اسلامی و منجمله افغانستان نیز خطبه را به اسم خلیفه می خواندند، گویا اینکه ملایان خلفا و پادشاهان را دست نشانده خود کرده بودند و از همین جاست که کلمه مشروعیت تبارز کرده و ملایان ادعا می کنند که حکومتی مشروع است که مجری احکام شرع باشد و از این نتیجه می گیرند که بر حق ترین حکومت ها حکومت صاحبان شرع (ملا) است ولی تاریخ و منطق که شرح آن در این مختصر نمی گنجد، نشان میدهد که حکومتی را جامعه برحق میدانند که حقانیت آنرا فقط مردم تعیین کند، مگر دستکم نقش مذهب در کشورهای اسلامی تا هنوز نظارت بر صحت و سقم امور بوده است و تا دیر زمان دیگر نیز خواهد بود.

در غرب این روال تا انقلاب فرانسه «۱۷۸۹» در همه جای اروپا رائج بود، تا در اثر انقلاب فرانسه مقامات مسیحی به عنوان واسطه بیان حقانیت دستگاه سیاسی حذف گردید و امکان بیان مستقیم حقانیت از طرف مردم به صورت رأی عمومی ابداع شد. گرچه از پیدایش یک تکنیک اجتماعی تا ماهیت یافتن و تائید قبول آن از سوی مردم همیشه مدت زیادی طول می کشد ولی در وقت کم که دو صد و سی سال از انقلاب فرانسه گذشته است، بشریت شاهد عمومیت یافتن بسیار وسیع این تکنیک اجتماعی بوده که اصطلاحاً نظام مذکور را دیموکراسی، پلیورالیزم و سیکولاریزم می گویند، این اصولی است که به موجب آن حکومت وقتی حقانیت دارد که مردم مستقیماً این حقانیت را اعلام دارند، در این ارتباط بسیاری کسانانی که دیموکراسی و انتخابات را جزء ارزش های خاص جوامع غربی قلمداد می کنند ولی امیدواریم آنانی را که غرض شوم ندارند قانع کرده باشیم که دیموکراسی یک ارزش عمومی جوامع انسانی است که به تدریج شناخته شده است؛ همانطور که ارزش دیگری که حقوق بشر نام دارد. کسانانی که برای اغراض شخصی و قصداً از شرکت مردم در امور سیاسی جلوگیری می کنند در حقیقت افراد انسانی را موجوداتی در خدمت پروژه خود تلقی کرده اند و این بزرگترین توهینی است که هر فرد انسانی به مقام انسانی خود روا میدارد، مگر با همه موانع و سختگیری های مغرضانه ارباب جور و ستم شرایط امروزی جهان شانس ادامه سیاست های دیکتاتوری را به میزان بسیار زیاد برچیده است و امید است روزی نه چندان دور از کشور افغانستان نیز برچیده شود.

*** **



تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نبشته ها و مطالب دیگری از این نویسنده معزز و قلم بدست شناخته شده افغانستان را مطالعه کنند، می توانند با اجرای "کلیک" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به فهرست "آرشیف" شان رهنمائی شوند.

ضرورت امنیت و ثبات در افغانستان!

[barez_naym_^_zaroorat_amniyat_wa_sobat_dar_afgh.pdf](#)